نگاه سیاستمدار

هند، فرصت تاریخی آمریکا

کاندولیزا رایس
ترجمه : احسان صحافیان

دو هفته پیش جورج بوش یک موافقتنامه تاریخی در خصوص همکاری هسته‌ای صلح‌آمیز با هند قدرت دموکراتیک در حال صعود آسیای پویا به امضا رساند. این موافقتنامه دستاوردی استراتژیک است؛ امنیت بین‌المللی و امنیت انرژی را تقویت می‌کند، حفاظت از محیط زیست را بهبود می‌بخشد، توسعه اقتصادی و تکنولوژیک را به ارمغان می‌آورد و سرانجام به ارتقای همکاری قدیمی‌ترین و بزرگترین دموکراسی جهان می‌انجامد.

نکاتی در باره این موافقتنامه :

اول : موافقتنامه ما با هند به سبب گسترش حیطه نظارت نظام بین‌المللی منع تکثیر جنگ افزار هسته‌ای (ان‌پی‌تی) آینده ما را امن‌تر می‌سازد. در چهارچوب این موافقتنامه درهای هم‌اکنون بسته برنامه هسته‌ای غیرنظامی (صلح‌آمیز) هند به روی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی گشوده خواهد شد. محمد البرادعی با استقبال از امضای موافقتنامه و تایید آن پس از رهبران فرانسه و بریتانیا به ما تبریک گفت. البرادعی این موافقتنامه را: «نقطه عطفی در زمان مناسب برای تلاش‌های در حال پیشرفت به منظور تقویت رژیم منع تکثیر، مبارزه با تروریسم هسته‌ای و ارتقای امنیت هسته‌ای» خواند.

موافقتنامه پیش گفته منحصر به فرد است، از این رو که هند کشوری منحصر به فرد است. هند دموکراسی است، جایی که شهروندان، قومیت‌ها و اعتقادات مختلف در صلح و آزادی با یکدیگر همکاری می‌کنند. دولت هند غیرنظامی است، با شفافیت عمل می‌کند و تحت حسابرسی قراردارد. این کشور با تروریسم و افراطی گری مبارزه می‌کند و در کارنامه خود ۳۰ سال سابقه رفتار مسئولانه در قبال موضوعات مرتبط با منع تکثیر جنگ افزار هسته‌ای دارد. ممکن است کشورهای مشتاق تکثیر جنگ افزار هسته‌ای همچون کره شمالی خود را با هند مقایسه کنند (و از برخورد دوگانه ما شکایت داشته باشند.) اما این مقایسه پوچ و نادرست است. کره شمالی غیرشفاف‌ترین کشور دنیا علاوه بر تهدید همسایگان خود به تکثیر سلاح‌های هسته‌ای اقدام کرده است. هیچ گونه مشابهتی میان کره شمالی و هند نیست.

جهان مدت‌ها است که می‌داند هند سلاح هسته‌ای دارد، موافقتنامه ما توان این کشور برای ساخت اینگونه سلاح‌ها را افزایش نمی‌دهد. هند در چهارچوب این موافقتنامه برنامه‌های هسته‌ای نظامی و غیرنظامی خود را برای نخستین بار از یکدیگر تفکیک می‌کند و برای نخستین بار این کشور دو سوم رآکتورهای موجود و حدود ۶۵ درصد تولید برق خود را تحت نظارت دائمی توام با تایید بین‌المللی قرار می‌دهد. این نظارت شفاف همه نیروگاه‌های غیرنظامی هند اعم از حرارتی و بریدر (تولیدگر پلوتونیم) که در آینده تاسیس شوند را نیز در بر می‌گیرد. فروش مواد هسته‌ای یا تکنولوژی از سوی ما تنها برای استفاده در رآکتورهای غیر نظامی است، بخشی که واجد شرایط همکاری بین‌المللی گروه تامین‌کنندگان هسته‌ای نیز است.

دوم : توافقنامه ما برای امنیت انرژی نیز مناسب است. هند ملتی یک میلیارد نفری است که اشتهای زیادی برای تامین نیازهای توسعه‌ای رو به رشد خود دارد. انرژی هسته‌ای غیرنظامی، نیازمندی هند به منابع بی‌ثبات نفت و گاز را کاهش می‌دهد. موافقتنامه پیش گفته به هند امکان بهره‌مندی از تکنولوژی پیشرفته ما و به طور متقابل ارائه تکنولوژی پیشرفته خود که برای آینده توسعه انرژی هسته‌ای لازم است اعطا می‌کند و از آنجا که انرژی هسته‌ای پاک‌تر از سوخت‌های فسیلی است، موافقتنامه ما به محیط زیست نیز یاری می‌رساند. سه برابر شدن ظرفیت هسته‌ای هند تا سال ۲۰۱۵ انتشار گاز دی‌اکسید کربن این کشور را طبق برآوردها بیش از ۱۷۰ میلیون تن کاهش می‌دهد؛ حجمی معادل کل انتشار آلاینده پیش گفته در کشور هلند.

سوم : موافقتنامه ما برای وضعیت اشتغال در آمریکا مفید است، زیرا در را برای تجارت و همکاری هسته‌ای صلح‌آمیز میان ملل مختلف می‌گشاید. هند قصد دارد تا سال ۲۰۱۲، هشت رآکتور هسته‌ای وارد کند. اگر کمپانی‌های ایالات متحده تنها در عقد قرارداد ساخت دو رآکتور توفیق یابند، هزاران فرصت شغلی جدید به کارگران آمریکا عرضه می‌شود. قصد داریم دامنه همکاری هسته‌ای غیر نظامی دو کشور را با اتکا بر مهارت تکنولوژیک هند به تحقیق و توسعه تسری دهیم و نوعی رنسانس جهانی در زمینه تولید قدرت هسته‌ای امن و پاک ایجاد کنیم.

سرانجام موافقتنامه هسته‌ای غیرنظامی ما گامی ضروری به سمت تکامل همکاری آمریکا با هند است. اختلاف بر سر سیاست‌های داخلی و اهداف بین‌المللی، هند و ایالات متحده را مدت مدیدی از قرن گذشته از یکدیگر دور نگاه داشت. اما با پایان جنگ سرد، صعود اقتصاد جهانی و تغییر ترکیب جمعیتی دو کشور، فرصت‌های جدید همکاری در پیش روی دو دموکراسی بزرگ قرار گرفته است. همان گونه که بوش در ماه جاری در هند اعلام کرد: «از آنجا که ما از نظر آزادی انسانی برادریم، هند در قرن ۲۱ شریک طبیعی ایالات متحده است.»

تحت زعامت بوش تحقق کامل چشم‌انداز مناسبات با هند را در موضوعاتی با گستره وسیعی از کشاورزی و بهداشت، بازرگانی و امور دفاعی، آموزش و مبادلات ارزی شاهد خواهیم بود. بیش از ۶۵ هزار آمریکایی که مجذوب اقتصاد رو به رشد و غنای فرهنگ هند شده‌اند، در این کشور زندگی می‌کنند. بیش از دو میلیون نفر از ساکنان آمریکا اصلیت هندی دارند و بسیاری از آنها شهروند ایالات متحده‌اند. شمار دانشجویان هندی دانشگاه‌های ما بیش از دانشجویان هر کشور دیگری است. موافقتنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ما گامی حیاتی برای تقویت و افزایش طول عمر اتحاد در حال شکل گیری ما با هند است.

از آنجا که مصر به عملیاتی کردن موافقتنامه هستیم، برای اصلاح قوانین موجود مذاکرات فشرده‌ای را با کنگره آغاز کرده‌ایم. نباید این فرصت را از دست بدهیم. چند دهه بعد که به عقب بنگریم امروز را زمانی تلقی خواهیم کرد که آمریکا سرمایه استراتژیک لازم را به تجدید قالب مناسبات خود با هند اختصاص داد. در حالی که ملل آسیا به صعود چشمگیر خود در یک منطقه به سرعت در حال تغییر ادامه می‌دهند، هند موفق و دموکراتیک ستون پیشرفت آسیا خواهد بود و چند دهه در توسعه آن نقش مهمی بازی خواهد کرد. آمریکا می‌خواهد در تحقق این آینده با هند همکار و شریک باشد و در این راه حتی یک لحظه را نیز از دست ندهد.

واشینگتن پست

بیست سال پس از چرنوبیل
اولین فاجعه

یوهانس فوس وینکل
ترجمه : محمدعلی فیروزآبادی

در آن شب گرم بهاری، برخی از ساکنان شهر کوچک «پریپژات» بر روی بالکن خانه‌هایشان آمده بودند و با بی‌خیالی شاهد آن نمایش غیرمعمول یعنی آن رآکتور مشتعل در فاصله سه کیلومتری این شهر بودند. مسابقه فوتبالی که در نزدیکی آن ویرانه مشتعل جریان داشت، به پایان رسیده بود. بچه‌ها بازمی‌گشتند و مردها هرکدام با چند ماهی به قلاب‌های ماهیگیری در راه خانه‌های خود بودند. آن بت اتحاد شوروی سابق همچون گلوله‌ای عظیم و گدازان در افق فرومی‌رفت، درست به مانند غروب خورشید در نوری رمانتیک. در آن زمان کسی تصور نمی‌کرد که این گوی آتشین می‌تواند حکم یک نور روشنگر را داشته باشد. اما به هر شکل «چرنوبیل» مترادف آغاز پایان اتحاد جماهیر شوروی شد. تا ۲۶ آوریل ۱۹۸۶، توسعه و تکمیل نیروی هسته‌ای به عنوان نشانه‌ای از قدرتمندی و توانمندی‌های اتحاد شوروی به شمار می‌آمد. اما جرقه‌های انفجاری و مرگبار آن رآکتور ساقط شده، نوری روشنگرانه بر دروغ‌ها و اعمال غیرانسانی و فساد حاکم بر رژیم شوروی تاباند. فاجعه چرنوبیل به غم‌انگیزترین صورتی نشان داد که راه و روش سوسیالیستی چیزی جز تلاشی و نابودی در پی ندارد.

نیروهای پیشرو و اصلاح‌طلب در راس رژیم کمونیستی، از مدت‌ها قبل از فاجعه چرنوبیل متوجه وجود بحران در سیستم اتحاد شوروی شده بودند و بدین ترتیب بود که در مارس ۱۹۸۵ مردی به نسبت جوان‌تر با وعده‌هایی طلایی را به عنوان صدر هیات‌رئیسه اتحاد جماهیر شوروی برگزیدند، مردی به نام «میخائیل گورباچف». ماموریت اصلی گورباچف این بود که اتحاد شوروی را از آن سکون مرگبار خارج کرده و حرکت و پویایی به سیستم تزریق کند. حزب کمونیست شوروی در بیست و هفتمین کنگره سراسری خود در پایان فوریه ۱۹۸۶ برنامه اقتصادی گورباچف را که بر پایه شعار «شتاب» تنظیم شده بود، به تصویب رساند. بر پایه این برنامه اقتصادی قرار شد تا بنگاه‌های تولیدی و اقتصادی سوسیالیستی کارآمدتر شده و علاوه بر آن برای تامین انرژی لازم تا سال ۲۰۰۵ تعداد بیست و هفت رآکتور اتمی جدید احداث شود. برنامه پنج ساله اول گورباچف درست بر پایه سنتی بود که زمانی لنین پایه آن را گذاشت یعنی تولید انرژی مساوی است با قدرت هر چه بیشتر شوروی. در آن زمان چرنوبیل بهترین نیروگاه اتمی اتحاد جماهیر شوروی به شمار می‌آمد. نیروگاه چرنوبیل در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۳ و کمی زودتر از موعد پیش‌بینی شده به بهره‌برداری رسید. کارشناسان اتمی بسیاری از آزمایش‌های ایمنی را که قاعدتاً باید پیش از راه‌اندازی رسمی انجام شود، درست در خلال کار نیروگاه انجام می‌دادند. گروه سازنده این نیروگاه، سه ماه پیش از آن فاجعه از سوی دولت شوروی به خاطر رکوردشکنی‌شان در راه‌اندازی نیروگاه، مورد تشویق قرار گرفتند. روزنامه دولتی «ایزوستیا» در آن زمان نوشت: «بار دیگر توانمندی‌ها و موفقیت‌های کارشناسان و دانشمندان شوروی بر همگان ثابت شد.»

اما چرنوبیل از همان آغاز راه‌اندازی دچار مشکلاتی در طراحی و ساختمان و همین طور دچار مشکلات تکنیکی بود. جالب آنکه وزارت برق و انرژی شوروی هم ارائه هرگونه اخبار منفی در مورد پیامدهای منفی این گونه نیروگاه‌ها بر انسان و محیط‌زیست را ممنوع اعلام کرده بود. و مصیبت‌بارتر اینکه کارکنان نیروگاه چرنوبیل هم از کمترین آگاهی و اطلاعات در مورد حوادث کوچکی که در نیروگاه‌هایی از نوع چرنوبیل اتفاق افتاده بود، محروم بودند. هیچ گونه بحث آزاد و علنی هم در مورد مکان استاندارد برای ساخت نیروگاه اتمی و اقدامات امنیتی برای چنین نیروگاهی وجود نداشت. تنها بحثی که در این موارد جریان داشت به سال‌های دهه هفتاد برمی‌گشت یعنی زمانی که دو گروه از دانشمندان اتمی شوروی آن‌هم نه به دلایل علمی و امنیتی بلکه بیشتر از روی تعلقات جناحی و منطقه‌ای در محافل داخلی و غیرعلنی به این موضوع می‌پرداختند. یک گروه از این دانشمندان عقیده داشتند که این نیروگاه‌های اتمی هیچ خطری ندارد و طرح ساخت آنها را برای بخش اروپایی نشین روسیه می‌ریختند و گروه مقابل عقیده داشتند که برای جلوگیری از هرگونه خطر احتمالی، این نیروگاه‌ها باید در منطقه تقریباً خالی از سکنه سیبری احداث شود. این بحث و جدل‌ها بالاخره در سال ۱۹۸۰ پایان گرفت یعنی زمانی که رهبری شوروی دستور ساخت سریع نیروگاه‌های اتمی آن‌هم درست در نزدیکی مناطق پرجمعیت را صادر کرد.

پس از فاجعه چرنوبیل هم دولتمردان شوروی از هیچ تلاشی برای جلوگیری از نشر اخبار دقیق در این مورد فروگذار نکردند. اما پس از آنکه ایستگاه‌های هواشناسی کشور سوئد وجود ذرات رادیواکتیو در شرق این کشور را ثبت کردند، دولت شوروی نیز در ۲۹ آوریل همان سال لازم دید تا خبری کوتاه و هشت سطری در مورد «حادثه در نیروگاه چرنوبیل» را منتشر کند. جالب آنکه این نیروگاه تا پیش از آن فاجعه نیروگاه «لنین» نام داشت اما پس از آن این نام حذف شد. تلویزیون شوروی هم در شب ۲۹ آوریل به عنوان ششمین خبر پس از اخبار کشت بهاره کشاورزی و آخرین مد کت و مانتو، خبری کوتاه تحت عنوان «نشت مختصر مواد رادیواکتیو» منتشر کرد.

اما هنگامی که دولت شوروی دیگر نتوانست ابعاد این فاجعه را مخفی کند، سیل گزارش‌ها از «منطقه جنگی» به «فرماندهی مادر» سرازیر شد، گزارش‌هایی که همگی حاوی خبرهایی از تلاش بی‌وقفه کمونیست‌های حزبی و کمیته منطقه‌ای حزب کمونیست بود. کاملاً مشخص بود که به اصطلاح آن مه اتمی حاصل از سوختن رآکتور چرنوبیل چیزی نیست که قابل پنهان‌کردن باشد اما آنچه در هیچ یک از این گزارش‌های دولتی به آن اشاره‌ای نمی‌شد همان علت حادثه و مسئولیت آن بود. این گزارش‌های دولتی چنان تنظیم شده بود که گویی اشخاصی برای مقابله با یک فاجعه طبیعی شب و روز مشغول فعالیت هستند!

جالب آنجا است که تنها دو ماه پیش از فاجعه چرنوبیل، میخائیل گورباچف در کنگره سراسری حزب کمونیست بر این نکته تاکید کرد که کمونیست‌ها تحت هر شرایطی باید به اطلاعات واقعی و صحیح دسترسی داشته باشند. اما این وعده‌ها زمانی پوچ از آب درآمد که تازه ۱۹ روز پس از فاجعه، گورباچف سکوتش را در مورد آن شکست و در یک برنامه تلویزیونی اطلاعاتی گزینش شده و خلاصه شده در مورد کیفیت حادثه و قربانیان آن ارائه داد. رهبر وقت شوروی سابق در آن برنامه تلویزیونی تا توانست شعار داد و رسانه‌های غربی را به انتشار اخبار خصمانه و تحریک‌آمیز بر علیه شوروی متهم کرد. گورباچف تازه سه سال پس از آن فاجعه از چرنوبیل دیدن کرد. این دیدار به شدت وجهه رهبر شوروی سابق را خدشه‌دار کرد زیرا همه بر این عقیده بودند که گورباچف نه تنها هیچ اظهار تاسفی نکرد بلکه کاملاً معلوم بود که نمی‌تواند ابعاد این فاجعه را حتی پس از سه سال درک کند.

با این حال گورباچف با نقایص سیستم حاکم بر شوروی کاملاً آشنا بود. او در اوایل جولای ۱۹۸۶ و در یک سخنرانی غیر علنی گفته بود: «یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد و هزار عاقل در بیرون آوردن آن سنگ عاجز می‌مانند. آنچه در حال حاضر در سرزمین ما بیش از هر چیز به چشم می‌آید، تملق و چاپلوسی، اقتصاد عقب‌مانده، بی‌مسئولیتی و آزار و اذیت دگراندیشان است.» گورباچف در اقدامات بعدی‌اش و بیشتر برای سرپوش نهادن بر مخاطره‌آمیز بودن فعالیت‌های اتمی شوروی، از انحصار در علوم و فعالیت‌های علمی و تولیدی به عنوان عامل اصلی این مخاطرات یاد کرد.

فاجعه چرنوبیل زلزله‌ای بود که پایه‌های مستحکم قدرت مطلقه سردمداران حزب کمونیست شوروی را به لرزه درآورد و اعتماد و اطمینان به آنها را زیر سئوال برد. در آن زمان سیل نان و چای خشک و دیگر مواد غذایی بود که به سوی اوکراین سرازیر می‌شد تا شاید بتوان ثابت کرد که محصولات شوروی عاری از خطر است. اما هرچه بود ناکارآمدی سیستم کمونیستی ثابت شد. اداره نیروگاه چرنوبیل در اختیار وزارتخانه‌ها و نهادهای مختلفی بود که هر کدام وظایف تعریف شده‌ای را در آنجا بر عهده داشتند و بروز آن فاجعه نشان داد که تا چه اندازه سیستم حاکم بر شوروی سابق در اداره آن ابر قدرت ناتوان و ناکارآمد است.

معمولاً بزرگ‌ترین ویژگی مزیت سیستم متمرکز دولتی را وضعیت خوب بهداشت و درمان عنوان می‌کنند. اما تاسف بار اینکه پس از بروز آن فاجعه نزدیک به پنجاه هزار نفر سکنه شهر «پریپژات» ۳۶ ساعت تمام در معرض تشعشعات رادیواکتیو قرار داشتند و تازه بعد از آن بود که عملیات تخلیه آغاز شد. در شهر «کی‌یف» با وجود وزش بادهای رادیواکتیو از سوی چرنوبیل، مقامات دولتی دستور صادر کردند که به هیچ عنوان نباید مراسم رژه روز کارگر (اول ماه مه) را لغو کرد و در همان حال چرنوبیل در آتش بی‌مسئولیتی و جاه‌طلبی سردمداران شوروی گرفتار بود. عده‌ای داوطلب بدون آنکه از پوشش لباس‌های امنیتی برخوردار باشند، تکه‌های گرافیت را از بام نیروگاه به پائین انتقال می‌دادند. اما هیچ کس بیش از یک دقیقه طاقت ماندن بر بالای آن پشت‌بام را نداشت. اکثر این داوطلبان هم کمترین اطلاع و آگاهی در مورد خطرات این تشعشعات نداشتند. یکی از دانشمندان اتمی شوروی سابق به نام «ولادیمیر چرنوشنکو» بعدها در این مورد گفت: «در چرنوبیل همه می‌خواستند با وسائل قرن دهم به جنگ فاجعه قرن بیستم بروند.»

۱۳۵ هزار نفر از ساکنان مناطق مصیبت‌زده، بدون کمترین امکانات و برنامه‌ریزی کوچ داده شدند و تازه پس از چند هفته نامه‌های برخی از آنان به دست اقوامشان در مسکو رسید.

این وضعیت برای مردم سالخورده روسیه یادآور دوران جنگ جهانی بود. در آن زمان و در شوروی هنوز کسی از پیامدهای مخاطره‌آمیز تشعشعات اتمی بر انسان خبر نداشت. سانسور و پنهان‌کاری دولت هم موجب شد تا بازار شایعات داغ شود. در شهر کی‌یف مردم از سر تا پای خود را با لباس‌های کهنه و قدیمی می‌پوشاندند و دستکش به دست می‌کردند تا به این صورت مثلاً در مقابل تشعشعات رادیواکتیو از خود محافظت کنند. در اختیار داشتن دستگاه‌های اندازه‌گیری تشعشعات نیز از سوی دولت ممنوع اعلام شد.

فاجعه چرنوبیل نشان داد که آنچه سیستم شوروی بدان نیاز دارد شفافیت و امکان بحث و نقد آزاد است. سیاست اعلام شده توسط گورباچف یعنی «گلاسنوست» یا همان شفافیت اجتماعی، طرحی منطقی بود که البته به ناچار شکست خورد. زیرا تجربه نشان می‌دهد که تلاش در جهت برقراری گردش آزاد اطلاعات و اخبار و همزمان کانالیزه‌کردن آن نتیجه‌ای جز شکست ندارد. در سال‌های پس از آن و در خلال دوران گلاسنوست، افشای ناکارآمدی و دروغ‌پردازی‌های دولت شوروی در مورد چرنوبیل باعث شد تا آن بهشت خیالی سوسیالیستی به سراشیبی سقوط بیفتد.

از طرفی، گلاسنوست موجب تقویت نیروهایی شد که گورباچف هرگز آن را جدی نگرفته بود یعنی جنبش‌های اجتماعی. این جنبش‌ها در آغاز کار لبه تیز انتقادات خود را متوجه مسئله آلودگی هسته‌ای محیط‌زیست کردند و چیزی نگذشت که کل سیستم سیاسی شوروی سابق را زیر سئوال برده و حتی در مواردی ندای استقلال‌طلبی نیز سر دادند. فاجعه چرنوبیل باعث شد تا مشکلاتی در امور روزمره مردم شوروی بروز کند، مشکلاتی که برای سالخوردگان مسکو به مثابه و یادآور قحطی سال‌های دهه سی بود. اولین زمزمه‌های تاسیس یک جنبش دموکراتیک اوکراینی هم در همین دوران پس از فاجعه چرنوبیل و در جریان یک کنگره زیست‌محیطی در سال ۱۹۸۸ به گوش مردم جهان رسید. نفوذ هفتاد درصد از تشعشعات رادیواکتیو به جمهوری روسیه سفید موجب بیداری مردم رخوت‌زده این جمهوری شد. یکی از فیزیکدانان معروف روسیه سفید به نام «الکساندر شوشکیویچ» به ناگاه در کسوت یکی از مخالفان سلاح‌های اتمی پا به میدان سیاست گذاشت و به مقام ریاست پارلمان رسید و همو بود که در این مقام به همراه رئیس جمهور وقت روسیه (یلتسین) و رئیس جمهور اوکراین در سال ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرد. پیامدهای اقتصادی چرنوبیل نیز یکی از عوامل مهم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شمار می‌آید. هزینه دفع زباله‌های اتمی شوروی مسئله‌ای بود که هرگز به طور شفاف محاسبه نشده بود. علاوه بر آن برنامه‌های اصلاحی گورباچف نیز بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ طبق برآوردها هزینه‌ای بالغ بر سی میلیارد مارک آلمان بر مردم شوروی تحمیل کرد و در سال ۱۹۸۸ این دولت با سیصد میلیارد مارک کسری بودجه روبه‌رو شد و اینچنین بود که آن سیاست‌های اصلاح طلبانه رفته‌رفته تبدیل به فاجعه‌ای اقتصادی گشت و وضعیت چنان بحرانی شد که دولت قادر به تامین نیازهای اولیه مردم هم نبود.

در همان سالی که فاجعه چرنوبیل به وقوع پیوست وضعیت کشاورزی شوروی دچار عمیق‌ترین بحران تاریخ خود شد و قیمت مواد غذایی چهار برابر افزایش پیدا کرد. تعطیلی چرنوبیل و دیگر نیروگاه‌های هسته‌ای شوروی به دلیل مسائل امنیتی وضعیت تامین نیروی برق را مختل کرد و این مسئله رشد اقتصادی این کشور در سال ۱۹۸۷ را به صفر رساند. سیاست‌های اقتصادی به شدت متمرکز دولت نیز نتوانست صرفه‌جویی و ذخیره نیروی برق را ممکن سازد زیرا مردم با این سیاست‌ها همراهی نمی‌کردند. البته دولت شوروی در همان حال نیز حداقل روی کاغذ نسبت به ادامه برنامه‌های اتمی خود تاکید می‌ورزید. اعتراضات مردمی برعلیه این برنامه‌های اتمی و وضعیت صنایع اتمی در برخی جمهوری‌های شوروی سابق به نحوی آشکار بالا گرفت و در نهایت کلیت نظام سوسیالیستی را ساقط کرد. در همان روزهای اولیه فاجعه، این شعار در سراسر کشور به گوش می‌رسید: «قدرت دوستی میان خلق‌های جماهیر شوروی از قدرت اتم به مراتب بالاتر است»، شعاری که شاید هرگز واقعیت بیرونی پیدا نکرد!

منبع : Die Zeit

پایان ائتلاف آمریکا و اروپای شرقی در عراق

رانتی اسلام

مدت‌ها است که به اصطلاح ائتلاف داوطلبان در عراق، در باتلاق خشونت فرو رفته است. بسیاری از کشورهای اروپایی با شرکت در لشگرکشی به عراق و البته تحت فرماندهی آمریکا قصد داشتند تا به این وسیله پشتیبان بهتری برای خواست‌های بین‌المللی خود دست و پا کنند. اما حال و پس از گذشت چند سال از اشغال عراق، بخش عمده‌ای از نیروهای مسلح کشورهای اروپای شرقی از عراق خارج شده‌اند.

«میکولاس زورینداِ» نخست‌وزیر اسلواکی، فردی پرطاقت و تحمل است. حتی شکستگی پایش هم که به خاطر اسکی بازی به آن دچار شده است، مانع از آن نمی‌شود که ملاقات‌ها و حضور خود در صحنه‌های جهانی را به انجام برساند. زورینداِ طی دیدار «تونی بلر» از پایتخت اسلواکی یعنی براتیسلاوا، در مورد موضوعات مختلفی از جمله گسترش اتحادیه اروپایی و مسئله اتمی ایران با همتای بریتانیایی خود گفت‌وگو کرد. زورینداِ در ۱۳ فوریه هم دیداری با پرزیدنت بوش در واشینگتن داشت، دیداری یک‌روزه که البته قرار بود دو روز باشد اما به دلیل شکستگی پایش مجبور شد، برنامه سفرش به آمریکا را کوتاه کند. در واشینگتن نیز موضوعات متعددی از جمله وضعیت در افغانستان و عراق مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. سخنگوی کاخ سفید در اواخر ماه فوریه گذشته اعلام کرد: «جمهوری اسلواکی از جمله نزدیک‌ترین دوستان و متحدین ایالات متحده به شمار می‌آید.» زورینداِ به عنوان پرسابقه‌ترین رئیس دولت در اروپای شرقی، اصلاحات اقتصادی متعددی را در کشور خود به مورد اجرا گذاشته است و از نظر دولتمردان واشینگتن، کشور اسلواکی الگوی کاملی است از توسعه اقتصادی و سیاسی، الگویی که به گفته دولت بوش، واشینگتن در انتظار رسیدن دیگر کشورها و از جمله عراق به آن است. کشور اسلواکی هنوز هم با ۱۰۴ سرباز در کسوت یکی از اعضای ائتلاف غرب در عراق حضور دارد، ائتلافی که به شدت از نظر تعداد نیروها کاهش یافته است ولی از قرار معلوم اسلواکی قصد خروج از عراق را ندارد.

و این در حالی است که بسیاری از دیگر دولت‌های عضو این ائتلاف یا نیروهای خود را از عراق خارج کرده و یا در فکر خروج از عراق هستند و البته هیچ تاریخ مشخصی را برای عزیمت از عراق اعلام نکرده‌اند.

در آغاز اشغال عراق، هجده کشور اروپای شرقی نیروهای خود را به این کشور اعزام کردند. اما از سال ۲۰۰۴ به تدریج به اصطلاح سمفونی وداع با ائتلاف در همه جا طنین‌انداز شد. مجارستان (با بیش از چند صد سرباز) و مولداوی اولین کشورهایی بودند که نیروهای خود را از عراق خارج کرده و به کشورهای خود بازگشتند. در دسامبر ۲۰۰۵ هم بلغارستان و اوکراین که از نظر تعداد نیروهای خود از جمله بزرگ‌ترین متحدین آمریکا در عراق به شمار می‌آمدند، از این کشور خارج شدند. دولت اوکراین در آغاز کار بیش از ۱۶۵۰ سرباز خود را در عراق مستقر کرده بود.

اکثر دیگر کشورهای این ائتلاف هم یا از افزایش تعداد نیروهای خود در عراق خودداری کرده و یا بخش عمده‌ای از نیروهایشان را خارج کرده‌اند و گاه با حداکثر یکصدوبیست سرباز در آن کشور حضور دارند. لهستان با ۱۵۰۰ سرباز در حال حاضر بزرگترین متحد اروپای شرقی آمریکا در عراق به حساب می‌آید، اما همین چند هفته پیش بود که رئیس جمهور این کشور اعلام کرد که در سال ۲۰۰۷ و در صورت امکان تا پایان ۲۰۰۶، نیروهای خود را از عراق خارج خواهد کرد. در حال حاضر رومانی و گرجستان با ۸۵۰ سرباز و البته به صورت موقت هنوز هم در عراق حضور دارند. در فوریه سال ۲۰۰۳ اعضای گروه موسوم به «ویلنا» که تشکیل شده از ده دولت اروپای شرقی است که نامزد عضویت در ناتو هم هستند، در بیانیه مشترکی اعلام کردند که برای همکاری در جهت خلع سلاح عراق، در لشگرکشی به این کشور شرکت می‌کنند. اما به‌رغم این ادعا، «مارکوس کایم» کارشناس امور سیاست‌های امنیتی در بنیاد علوم و سیاست در برلین عقیده دارد: «در واقع مسئله اصلی عراق نیست و به عبارتی عراق یک بهانه است.» به گفته این کارشناس، کشورهای اروپای شرقی با شرکت در جنگ عراق بیش از هر چیز امیدوار بودند تا به این صورت نفوذ و تاثیر منافع خود در عرصه خارجی را تقویت کرده و به تنها ابرقدرت جهان نزدیک‌تر شوند. کایم در ادامه می‌گوید: «رسیدن به این هدف نیاز و بستگی به یک جهان‌بینی تک‌قطبی دارد، جهان‌بینی که مشابه آن به ویژه در آلمان و فرانسه وجود ندارد.» به عقیده کایم این نگرش نشان‌دهنده یک استمرار یا به عبارتی نشان‌دهنده یک عادت است زیرا در دوران جنگ سرد که انتخاب دیگری به جز شوروی و آمریکا وجود نداشت، کشورهای اروپای شرقی به شوروی وابسته بودند و در حال حاضر هم نیازمند به ابرقدرتی دیگر یعنی آمریکا هستند. بدون تردید کشورهای اروپای شرقی با هدف پذیرفته شدن در ناتو و یا اثبات وفاداری‌شان به این پیمان نظامی، در جنگ با عراق شرکت جستند.

«سابینا ولکنر» یکی از کارشناسان سیاست خارجی آلمان در امور اروپای مرکزی می‌گوید: «در میان کشورهای اروپای شرقی، لهستان نزدیکی و ارتباط ایدئولوژیک ویژه‌ای با دولت بوش دارد. رئیس جمهور لهستان یعنی لخ کاچینسکی و برادرش یاروسلاو کاچینسکی که رهبری حزب حاکم قانون و عدالت را بر عهده دارد، به صورت آشکار و علنی به نومحافظه‌کاران گرایش دارند.» به گفته ولکنر حتی وزیر دفاع لهستان یعنی «سیکورسکی» هم روابط ویژه‌ای با نومحافظه‌کاران پنتاگون دارد و سال‌ها عضو فعال بنیاد محافظه‌کار «آمریکای پیشرو» در واشینگتن بوده است.

علاوه بر آن، دولت لهستان امید دارد تا این همکاری با آمریکا باعث شود دولت ایالات متحده در مدرن‌سازی و آموزش ارتش لهستان نقش اول را بر عهده گیرد. از جنبه تاریخی هم لهستان همواره نگران جاه‌طلبی روسیه بوده و هست و تلاش دارد تا با نزدیکی هرچه بیشتر با آمریکا از شدت این نگرانی کاسته شود. و البته بدون تردید انگیزه‌های قوی اقتصادی نیز نقش بسزایی در همکاری‌های لهستان با آمریکا در جنگ با عراق داشته است. ولکنر در این مورد می‌گوید: «دولت لهستان نسبت به عقد قراردادهای نفتی در عراق امید زیادی بسته است.» البته احتمالاً دیگر مؤتلفین اروپای شرقی آمریکا در عراق نیز چنین انگیزه‌ای داشته‌اند. با این وجود، در حال حاضر شاهد از هم پاشیدگی پی در پی این ائتلاف هستیم. یگان‌های خارجی در عراق هر روز بیش از روز پیش در باتلاق خشونت فزاینده در این کشور فرو می‌روند. با توجه به افزایش شدید تعداد قربانیان عراقی این خشونت‌ها که گاه در میان آنها جنازه سربازان این ائتلاف نیز یافت می‌شود، روز به روز تمایل برای عقب‌نشینی سریع از عراق بیشتر و بیشتر می‌شود.

و چه بسا هرگونه مسامحه در مورد عقب‌نشینی از عراق موجب به اصطلاح یک خودکشی سیاسی شود. شکست سیاسی محافظه‌کاران اسپانیا در انتخابات این کشور در مارس ۲۰۰۴ نتیجه مستقیم ادامه حضور یکان‌های ارتش اسپانیا در عراق بود. سوسیالیست‌های پیروز در انتخابات اسپانیا هم پس از رسیدن به قدرت همان گونه که وعده داده بودند یکی از اولین اقداماتشان خروج از عراق بود. با توجه به چنین پس‌زمینه‌هایی است که چه بسا دولتمردان لهستان هم به زودی تغییر عقیده داده و شاید بسیار زودتر از آنچه انتظار می‌رود، نسبت به خروج نیروهای خود از عراق اقدام کنند. زیرا به گفته ولکنر کشور لهستان به احتمال زیاد و البته به دلیل مسائل داخلی در پاییز آینده شاهد انتخابات دیگری نیز خواهد بود. اما بدون شک خروج نیروهای اروپای شرقی از عراق روابط این کشورها با آمریکا را کمی تیره خواهد کرد و با عقب‌نشینی یکان‌های لهستانی همه امیدهای دولتمردان لهستان به آمریکا رنگ خواهد باخت.

منبع : دویچه وله

خبرها

کمک آمریکا به انهدام زرادخانه لیبی

بی‌بی‌سی : ایالات متحده در حال مطالعه عملیاتی است برای کمک به لیبی جهت انهدام ذخایر سلاح‌های شیمیایی آن کشور. گفته می‌شود که این عملیات بیش از ۱۰۰ میلیون دلار هزینه دارد. کارشناسان پنتاگون در حال مطالعه راه‌های کمک به دولت لیبی هستند تا بتواند سلاح‌های غیرقانونی خود را از بین ببرد. لیبی گفته است که ۲۳ تن گاز خردل دارد و از آمریکا برای نابود کردن آن کمک خواسته است. دولت لیبی در سال ۲۰۰۳ اعلام کرد آماده است تمام سلاح‌های کشتار جمعی خود را از بین ببرد. کشور لیبی تا آوریل سال ۲۰۰۷ فرصت دارد تا مطابق «پیمان منع سلاح‌های شیمیایی» کلیه زرادخانه‌های شیمیایی خود را از بین ببرد. این اندیشه وجود دارد که شاید بهتر باشد مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار را به مصرف دیگری برسانند، مثلاً ایجاد امنیت برای اسلحه هسته‌ای تاکتیکی روسیه که ممکن است به دست دشمنان بیفتد. انهدام اسلحه عملیاتی پیچیده است. به گفته مقامات آمریکایی برای اجرای عملیات نابودسازی در محل، دو راه وجود دارد، اما درباره جزئیات اجرای عملیات چیزی گفته نشده است.

سفیر آمریکا در بغداد تغییر می‌کند

ایرنا : منابع خبری از تغییر «زلمای خلیل‌زاد» سفیر آمریکا در بغداد خبر دادند. به تصریح این منابع، کمیته روابط خارجی کنگره آمریکا در پی درخواست برخی از گروه‌های عراقی نسبت به تغییر سفیر آمریکا در عراق درصدد است بعد از تشکیل دولت جدید بغداد سفیر خود را در این کشور تغییر دهد. دلیل تغییر خلیل‌زاد سفیر افغانی‌الاصل آمریکا در عراق متهم شدن وی به بحرانی‌تر کردن اوضاع عراق از طریق مذاکره با گروه‌های مسلح عنوان شده است. بر این مبنا، کنگره و دولت آمریکا درصدد است تا این بار فردی مسیحی را برای تصدی پست سفارت آمریکا در این کشور تعیین کند. از زمان